

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

۱۵ ماه می ۲۰۱۶

تنظیم و ویرایش: پورتال

دیوان

"عبدالله شهاب ترشیزی هروی"

۲۸

قصائد

-۲۴-

باز هم در مدح شهزاده محمود^۱

هُمای اوج دولت، باز سوی آشیان آمد
به فیروزی و شادی باز بیرون از قران آمد
هزاران شکر یزدان را، که در تن باز جان آمد
حدیث غم سرآمد، حرف شادی در میان آمد
دگر ره^۲، نوبت عیش و نشاط بلبلان آمد
سپهرش در رکاب و آفتابش در عنان آمد
ندای تهنیت، از عالم کروبیان^۳ آمد

به حمدالله، که جانی تازه در جسم جهان آمد
مه رخشنده را، با مهر تابان شد قران^۲ واقع
خراسان بود چندی، چون تن افسرده بیجان
دلا جام طرب برگیر، کاندز دفتر دوران
بهار ملک باز آمد، به بُستان جهانداری
پدید آمد معلی حضرتی، کز رفعت و حشمت
به رسم مژده بخشی ار قدومش خلق عالم را

^۱ در متن دیوان حاضر "وله ایضاً" آمده؛ اما مصحح و ویراستار پورتال، "شف شف نگفته، شفتالو می گوید" و در عوض "و له ایضاً" و یا "ایضاً له"، اسم ممدوح شاعر را عنوان قرار می دهد، که "شهزاده محمود"، فرزند "تیمور شاه درانی" است.
^۲ "قران" (به کسر اول): کلمه عربی و اصطلاح ستاره شماری و در معنای "نزدیک شدن" یا "نزدیکی" است.
^۳ "ره" و "راه" در اشعار شهاب ترشیزی در معنای "مرتبّه" و "دفعه" و "بار" نیز بسیار آمده است؛ چنان که در بالا

که گرد نعل اسپش تاج فرق فرقدان^۵ آمد
دران کشور، که این خورشید گردون آشیان آمد
که آن رویای گوهربخش، و ابر دُر فشان آمد
که آخر کیست، کامد وز کجا آمد، چه سان آمد
که از درگاه شه، شهزاده عالی مکان آمد
که چتر چرخ اطلس افسرش را سایه بان آمد
که جم قدر و فریدون حشمت و داران نشان آمد
دعای دولتش ورد زبان قُدسیان آمد
قرین دولت فیروزبخت کامران آمد
به اعلی درگهش سلطان انجم، بنده سان آمد
ندانی، داغ او خنگ فلک را نقش ران آمد
بود چونان، که قدری خاک پیش آسمان آمد
مقام پایه تخت تو، فرق فرقدان آمد
ز مهر چرخ و اسرار زمین، یکسر عیان آمد
به هر کوی و به هر برزن، بخیل اندر میان آمد
چو چتر ابر، کان راحت فزای بوستان آمد
ازان دُر ها، که زینت بخش تاج آسمان آمد
عطارد منشی و مه حاجب و خور پاسبان آمد
عطارد آفتاب، و آفتاب از مه، نهان آمد
ازان تب لرزه، جرم کوه را در استخوان آمد
نمایان بر بسیط چرخ، نقش کهکشانش آمد
که سبحان الله این دریا، چه پهن و بیکران آمد
ز عکس فکر او ناگه، درفش کاویان آمد
فغان و ناله و آه، از سحاب و بحر و کان آمد
سوی خورشید، سیر ذره را همداستان آمد
چه سان از عهده مداحیت بیرون توان آمد
ز حرمان و فراق آستان بوسی، به جان آمد
نه کلکش مایل خط شد، نه شعرش بر زبان آمد
کزین ده ماهه غم، ده ساله عمر او را زیان آمد

جهان را، چشم روشن باد از فرّ شهنشاهی
خراسان خاص خورشید است و خورشید است، خفاشی
برو ای باد شبگیری، خبر ده باغ دولت را
همی گویم، که آمد آمد از من کس نمی پرسد
به پرسیدن چه حاجت روشن است این بر همه عالم
فروغ چشم خورشید جهان و سایه یزدان
گرامی گوهر بحر شهنشاه فلک چاکر
سپهر داد و دین، جان جهان، کاندر جهان جان
محیط مکرمت شهزاده محمود آن، که اقبالش
ز بهر خاکبوسی، هر سحر بی لشکر انجم
مه نو در فلک دیدم، بگفتم چیست؟ دل گفتا
الا! ای آسمان قدری، که قدر آسمان، پیشت
تو آن شاه جهانداری، که اندر عالم رفعت
دل پاک تو، آن آئینه صافی ست، کاندر وی
به عهد جود و انعام تو، نام حاتم و نعمان
جهان را، سایه چتر تو کرد آسوده و خرم
فلک در پای شبرنگت، به رسم تحفه افشاند
سرای حشمتت را، کز فلک برتر بود سققش
ز رسم و رشک توقیعت، که قسام^۶ است، روزی را
شراری ز آتش قهرت فتاد، اندر جبال اینک
غباری ز ابلق حکمت رسید اندر فلک، کز وی
کف جودت چو دریا دید، با خود گفت از حیرت
فلک می کرد فکر رایتت، در عهد افریدون
ز تاب و درد و رشک بخشش و جود و عطای تو
جهان پرور شها! در عرصه مدح تو کلک من
چو اندر عهده شگرنوالت، مانده ام حیران
سخندان خسرو! این بنده و صاف مدح الحق
درین مدت، که داغ چهره ایام بود الحق
به کنج رنج و محنت برد با سودا به سر چندان

^۴ "کروبیان"؛ مراد از "ملائک" و "ساکنان افلاک" است

^۵ "فرقدان" (به فتح اول و سوم): اصطلاح علم "هیئت" و در معنای دو ستاره مشخص است

^۶ "قسام" بر وزن "فعال" صیغه مبالغه از "قسم و قسمت"؛ یعنی "آن که بسیار تقسیم می کند"

به حمدالله، که از تابنده نورِ افسر خسرو
کنون روئین دژ گردون، بگیرد تیغ نطق من
دعای دولت و عمرت کنون گویم ز جان و دل
همین نوبت زمان چرخ تا گویند در عالم
ترا بادا به عیش و خرمی، تا آن زمان نوبت
که گردون گوید، اینک نوبت آخر زمان آمد

دگر ره روشنی در دیده این ناتوان آمد
که آن روئین تن جنگی، برون از هفت خوان آمد
که آن روز و شبم هم، نقش دل هم ورد جان آمد
که شادی را و غم را، وقت این و گاه آن آمد

بقای مدت عمر تو بادا، در جهان چندان
که از مبدای هستی، مدت عمر جهان آمد^۷

^۷ بیت اخیر در نسخه اصل موجود نیست